

پژوهشی در شناخت زرتشت (بخش چهارم- فرگرد یکم)

بخش چهارم: آرش برخی از واژه‌ها در گاتهای زرتشت فرگرد یکم

زبانی که اشو زرتشت، و خشور بزرگوار ایرانی، سرودهای ورجاوند خود را بدان سرود، «زبان گاتهای» نامیده می‌شود. «گات» یا «گاس» همان است که امروزه «سرود» می‌گوییم. این زبان در زمانی که زرتشت در کار سرودن آموزه‌های خود بود، بیگمان نمی‌توانسته «زبان گاتهای» نامیده شده باشد، ما نمی‌دانیم مردمی که به این زبان سخن می‌گفتند، آنرا چه می‌نامیده‌اند، ولی این را می‌دانیم که چون بیش از همین هفده «گات» چیزی دیگری از آن زبان برجای نمانده است، اوستا شناسان برای آسان کردن کار خود آن را «زبان گاتهای» نامیدند تا آنرا از «زبان اوستایی» جدا کنند.

زبان گاتهای یکی از زبانهای کهن هند و ایرانی و از خویشاوندان نزدیک زبان سانسکریت است. بخش با ارزشی از واژه‌ها و زبانزدهای این زبان در زبان اوستایی برجای مانده‌اند. (شوربختانه از زبان اوستایی نیز بجز گرامی نامه‌ی اوستا بنمایه‌ی دیگری بدست ما نرسیده است، از همین روی آن را نیز «زبان اوستایی» می‌نامند).

با اینکه هفده سرود زرتشت در لابلای «یسنا» که یکی از بخشهای پنجگانه‌ی گرامی نامه‌ی اوستا است جا گرفته‌اند، ولی دگرگونی زبان گاتهای و اوستایی آنچنان است که اوستا شناسان، از راه همین نا همسانی دو زبان توانستند سرودهای زرتشت را در میان دیگر سرودهای یسنا شناسایی کنند. می‌توان گفت که گاتها همانند مرواریدی گرانبها در گوش ماهی اوستا جا گرفته و از گزند باد و باران روزگار بدور مانده‌اند. این نکته نیز شایان یاد آوری است که زندگی مردم، در زمانی که زرتشت اندیشه‌های خود را زبانی می‌کرد، دارای پیچیدگیهای امروز نبود، زبان هم بدور از خم و چم‌های ادبی، کارمایه‌ای بود برای گویا کردن اندیشه، خود اندیشه نیز گستره‌ی فراخدامن امروز را نداشت، از این روی هیچیک از زبانهای جهان باستان دارای گنجینه‌ی کلانی از واژه‌های بسیار نبودند، هر چه میدان زندگی فراخ تر و پیچیدگیهای آن فزونتر شد، بر فراخی و گنجایی زبانها نیز افزوده گردید.

از سوی دیگر باید بیاد داشت که واژه یک باشندی‌ی جاندار است، از آنجا که جان دارد، کالبد هم دارد، و چون کالبد دارد، پس سایه هم دارد، و هر اندازه که بیشتر زیسته و از فراز و فرود رُخدادهای بیشتری گذشته باشد، سایه‌های بیشتری در پی آورده است، از همین جا است که در واژه نامه‌ها، گاه در برابر یک واژه چندین چم و آرش گوناگون آورده‌اند، و اگر نیک بنگریم خواهیم دید که بیشتر این آرش‌ها، سایه‌هایی هستند که آن واژه در گذرگاه زمان در پی خود پدید آورده است. برای نمونه واژه‌ی «پرستش» که در گفتار و نوشتار امروز بیشتر در چم «عبادت» - «نیایش» - و «عبودیت» بکار می‌رود، در گذشته، آرش‌های دیگری داشته است که امروزه بیشتر آنها را از دست داده و تنها سایه‌ی نا زیبایی «عبادت» را نگهداشته است.

برای شناخت پیکر و سایه‌های این واژه به نمونه‌های زیر نگاه می‌کنیم:
نخست در چم «زواری یا تیمار» (= خدمت):

برآمده‌ی کام وی زین سَخُن بگفتند کاو را پرستش تو کُن

فردوسی بگفتند که تو تیمارگر او باش - او را زواری کن - در خدمت او باش... می‌بینیم که هیچ پیوندی با عبادت کردن و نمازگزاردن ندارد..

برآرید کامش به نیکی تمام پرستش کنیدش همه چون غلام

فردوسی بکوشید تا کامش روا بگردانید، و همانند غلام در پیشگاه او باشید و پرستاریش کنید..

اگر جان بتن خواهی و تن بجای فرود آی و پیشم پرستش نمای

فردوسی اگر می‌خواهی زنده بمانی، از اسب بلندی فرود آی و پیشکاری من پیشه کن...
نمی‌گوید بر من سجده کن یا مرا «عبادت» نما...

که او را پرستش همی چون کنی بیاموز تا کوشش افزون کنی

فردوسی هنگامی که در پیشگاه او هستی کوشش کن تا هر روز بردامنه‌ی زواری (= خدمت) بیفزایی..
در اینجا هم سخنی از «عبودیت» در میان نیست..



شب و روز بهرام پیش پدر همی از پرستش نخارید سر

فردوسی بهرام باندازه ای گرفتار زواری (= خدمت - پرستاری) پدر بود که زمان برای سرخاراندن نداشت...

چنین گفت رستم که با بخت تو نترسد پرستنده ی تخت تو

فردوسی رستم به کیخسرو می گوید: تو آنچنان فرهمندی که پیشکاران تو از هیچ گزند می هراسند...

خُنک شهر ایران که تخت ترا پرستند و بیدار بخت ترا

فردوسی خوشا مردم ایرانزمین که پاسداران تخت و بخت تو اند..

نیاکان ما را پرستیده اید بسی شورو تلخ جهان دیده اید

فردوسی شما پیشکاران (= خدمتگزاران) نیاکان ما بوده اید.. گاه در چَم پاسداری و نگهداری بکار رفته است، مانند:

بگفتا فروغی است این ایزدی پرستید باید اگر بخردی

فردوسی هوشنگ، شاه پیشدادی پس از شناختن شیوه ی افروختن آتش، به همراهان می گوید: این فروغی است که از سوی یزدان بما ارمغان گردید، خویشکاریِ خردمندانه ی ما این است که در پرستاری و نگهداری آن بکوشیم و نگذاریم به خاموشی گراید..

می بینیم که در هیچ یک از این بندها، نشانی از عبادت و عبودیت و نیایش کردن و نماز بردن در میان نیست، البته آنگونه آرش ها نیز برای واژه ی پرستش در همین شاهنامه و دیگر بُنمایه های فرهنگ و ادب ایرانزمین آمده و سایه وار جا خوش کرده اند، مانند:

فردوسی گرانمایه شبگیر برخاستی زبهر پرستش بیاراستی

فردوسی جدا کردشان از میان گروه پرستنده را جایگه کرد کوه

فردوسی بدان تا پرستش بود کارشان نوان پیش روشن جهاندارشان

فردوسی چو از دور جای پرستش بدید شد از آب دیده رُخش نا بدید

یکی دیگر از واژه های سایه دار، واژه ی خسته است که امروزه در گفتار روزمره ی ما بسیار بکار می رود ولی درجای درستش بکار نمی رود. واژه نامه های کلان مانند لغت نامه ی دهخدا- فرهنگ عمید- و پرهان قاطع آن را چنین گزارش کرده اند:

۱- استخوان خرما و شفتالو و زردآلو و انگور و جز اینها.. مانند خسته خرما - خسته ی انگور - خسته ی زردآلو

۲- سنگریزه

۳- زمینی که شیار کرده باشند یا مردم و چارپایان بر روی آن آمد و شد بسیار کرده باشند و خاک آن در زیر پای آیندگان و روندگان نرم شده باشد:

نظامی قدمگاهش زمین را خسته دارد شتابش چرخ را آهسته دارد

۴- آزرده - پردرد رنجیده - دلتنگ - دل آزرده - پردرد:

فردوسی سپهبد چو گفتار ایشان شنید دل لشگر از تاجور خسته دید

وزان روی پیران پر از درد و خشم دل از درد خسته پر از آب چشم

گفتی اگر خسته ای غم مخور این سخن سزد
خود بدلم گذر کند غم به بقای چون تویی
خاقانی

۵- زخمی - زخمگین - زخمین - زخمدار:

بفرمود تا کشتگان بشمردند
کسی را که خسته است بیرون برند
فردوسی

چو برگشت از آنجایگه پهلوان
بیامد بر خسته پور جوان
فردوسی

چو زانگونه دیدند بر خاک سر
دریده همه جامه و خسته بر
فردوسی

در هیچیک از بندهای بالا نشانی از فروماندگی و درماندگی بدانگونه که امروزه واژه ی خسته را بکار می بریم دیده نمی شود...

از دیگر واژه های سایه دار، یکی هم « عقل » است، که در گویش امروزی برابر خرد بکار برده می شود، ولی واژه نامه های کلان آن را بدین گونه گزارش کرده اند:

- ۱- بند کردن دوا شکم را - بستن شکم به دارو - دارویی که شکم روی را درمان می کند- بند آوردن اسهال...
- ۲- بستن زانوی شتر- بستن ساق شتر- بستن وظیف و ساق شتر را - خم کردن وظیف و ذراع شتر را و بستن آنها را به وسیله « عقل »...
- ۳- خونبهای کشته را پرداخت کردن - خونبهای کشته را پذیرفتن - از کشتن کُشنده چشم پوشیدن در برابر خونبها - ماندن و ترک دادن قصاص را از جهت دیت - دیت را بر همدیگر قسمت نمودن...
- ۴- کسی را در کُشتی به بند بستن- بر زمین افکند کسی را در کشتی...
- ۵- بر کوه آمدن آهو، پناه جستن به آن ...
- ۶- پناه جستن به کسی...
- ۷- خوردن شتر گیاه عاقول را...
- ۸- شانه کردن زن موی خود را - موی به شانه کردن...
- ۹- فهمیدن و تدبیر کردن...
- ۱۰- خرد و دانش و دریافت صفات اشیاء از حسن و قبیح و کمال و نقصان و خیر و شر...

یکی دیگر از اینگونه واژه ها « غذا » است که امروزه از روی بی انگاری بجای خوراک بکار می بریم. لغت نامه دهخدا این واژه را چنین گزارش کرده است: غذا: {با فتح غ} بول شتر(شاش شتر) !!!.. غذا: {با کسر غ} خورش - خوردنی.. فرهنگ عمید: واژه ی غذا {با فتح غ} را نیاورده است: غذا: {با کسر غ} خوراک فرهنگ فارسی دکتر محمد معین نیز واژه ی غذا {با فتح غ} را نیاورده، و آنچه را آورده است: غذا: {با کسر غ} است که برابر خوراک پارسی است

بنا بر این واژه ی غذا {با فتح غ} بگونه ای که ما بر زبان می آوریم شاش شتر است نه خوراک، و شایسته ی هیچ ایرانی نیست که اینگونه سخن بگوید، ولی شوربختانه ما آنچه در گنداب عرب گیر کرده ایم از پام تا شام باید روزانه چند نوبت « غذا » بخوریم و بخورد فرزندان خود نیز بدهیم، چرا که زبان عربی زبان خدا است!!

ولی دانسته نیست که چرا عربها که بزبان خدا سخن می گویند خودشان بجای غذا « طعام » می خورند! و غذایشان را بر خوان مردمی می گذارند که بزرگانی چون زرتشت و کوروش و فردوسی را در دامن خود پرورش داده اند.. بشود که بانوان ایرانی به همسران و فرزندان خود «غذا» نخورانند... بشود که مادران مهرورز ایرانی بدانند که با خود و فرزندان دلبنده خود چه می کنند... بشود که آزاده مردان ایرانی به آن گامه از آگاهی برسند که ننگ خوردن شاش شتر را بر خود و خانواده ی خود هموار نکنند...

بشود که دارندگان رستورانهای ایرانی واژه ی غذا را در رستوران خود بکار نبرند... بشود که مردم ایران این سخن دریابند که باید به زبان شیرین پارسی سخن بگویند نه با واژه های دل آشوب تازیان ایرانسوز.. واپسین سخن در باره ی واژه این است که واژه نیز مانند بسیاری دیگر از پدیده ها، در زهدان نیاز مردمان پیکر می پذیرد، در بستر فرهنگ زاده می شود، در راستای زبانی کردن اندیشه می بالد، در گذر از فراز و فرود رخدادهای تاریخ بُرنا، و سپس پیر و فرسوده می شود، و سرانجام مانند هر جاندار دیگری می میرد.

بسیاری از اینگونه واژه های مرده را در گورستان واژه نامه ها می توان پیدا کرد و بر مرگشان افسوس فراوان خورد، مانند واژه ی یخچه در چَم « تگرگ » که امروزه هیچ کاربردی در زبان پارسی ندارد، و واژه ی زیبای یَزک در چَم پاسدار - نگهبان که امروزه در پی بی انگاریهای ما، واژه ی زشت (قراول) ترکی جای آن را گرفته است:

سعدیا لشگر سلطان غمش ملک وجود هم بگیرد که دمامد یزکی می آید
سعدی

با واژه ی زیبای « وَشْتَن » که (رقص) عربی آن را از میدان زبان پارسی بدر کرده است:

یارم زدر آمد وَشْتَن کنید وَشْتَن این خانه را ز وَشْتَن گلشن کنید گلشن
قاسم انوار

ایکاش ما ایرانیان به زبان پارسی مهر بیشتری می داشتیم!! این نمونه ها آورده شدند تا نشان داده شود که اگر دریافت برخی از واژه ها که همه روزه در گفتار و نوشتار ما بکار می روند تا بدین اندازه دشوار است، چه اندازه دشوار تر است دریافت درونمایه ی واژه های رازگونه ای که در یک زبان فراموش شده ای مانند زبان گاتهای بکار رفته اند. ناهمسانی در میان برگردانهای گوناگون از سرودهای زرتشت از همین جا سرچشمه می گیرد، این ناهمسانی به اندازه ای است که گاه خواننده را دچار لغزش، وپژوهنده را دچار سرگردانی می کند. برای نمونه در یکی از برگردانها، دیده می شود که زرتشت در برابر باز یافته هایش در باره ی چگونگی هستی، ده مادیان و یک اَشتر و یک اسب از اهورا مزدای خود درخواست کرده است!!..

در نخستین ماههای سال ۲۰۱۱ ترسایی بنا بدرخواست یکی از باورمندان به اسلام بنام حسینی طباطبایی در باره ی اسلام و آموزه های آن، در تلویزیون اندیشه به نگر گویی (= مناظره) نشستیم. این برنامه چهار هفته و هر هفته یک ساعت و نیم بدرازا کشید، در جایی از آن برنامه، من به آیه های ۵۰ تا ۵۳ از سوره ی احزاب اشاره کردم که می گوید: « ای پیامبر ما زنانی را که مهرشان ادا کردی بر تو حلال کردیم و کنیزانی را که به غنیمت نصیب تو کرد و ملک تو شد و نیز دختران عمو و دختران عمه و دختران خالو و دختران خاله آنها که با تو از وطن خود مهاجرت کردند و نیز زن مؤمنه ای که خود را به رسول بدون شرط و مهر ببخشد و رسول هم به نکاحش مایل باشد، این حکم مخصوص توست دون مؤمنانی که حکم زنان عقدی و کنیزان ملکی مؤمنان را به علم خود بیان کردیم. این زنان که همه را بر تو حلال کردیم بدین سبب بود که بر وجود تو در امر نکاح هیچ حرج و زحمتی نباشد. و خدا را بر بندگان مغفرت و رحمت بسیار است.

تو ای رسول هر یک از زنان را خواهی نوبتش را مؤخر دار و هر که را خواهی به خود بپذیر و هم آنرا که از خود راندی، اگرش خواندی باز بر تو پاکی نیست.

این بهتر و موجب شادمانی دل و روشنی دیده آنهاست و هرگز هیچیک نباید محزون باشند بلکه به آنچه ایشان را عطا کردی باید خشنود باشند. و خدا به هر چه در دل شما مردم است آگاه است و خدا دانا و بردبار است. آی رسول بعد از این دیگر نه عقد هیچ زن بر تو حلال است و نه مبدل کردن این زنان به دیگر زن، هر چند از حسنش به شگفت آیی و بسیار در نظرت زیبا آید مگر کنیزی مالک شوی و خدا بر هر چیز مراقبت و نگرهب ان است. « این سخن گویای آن است که الله کار آسمان و زمین را رها کرده و به سامان بخشیدن رختخواب رسول و تن آمیزی او با دختران عمه و خاله و دایی و عمو و پسر عمو و زن همسایه و زن شوهر دار و زن بی شوهر و همسر پسر خوانده و دختر هفت ساله تا پیر زن هفتاد ساله پرداخته است!! هم گوی ارجمند من، سرکار حسینی طباطبایی گفتند: خداوند به بندگان خوب خود پاداش هم می دهد و اینگونه پاداش ها چیزی از ارزش پیامبر خدا کم نمی کند، همانگونه که { حضرت زرتشت!! } هم در برابر خدماتی که انجام داده بود از خداوند در خواست ده مادیان و ده شتر می کند!!.

از آنجا که این بند از سرود چهل و چهارم یسنا، آن دسته از برون نگرانی { که همواره برون را می نگرند و قال را } دچار گمراهی کرده است، جا دارد که این بند را در برگردانهای گوناگون با هم ژرف نگری کنیم:
دکتر جلیل دوستخواه:

ای مزدا اهوره این از تو می پرسم مرا بدرستی پاسخ گوی: چگونه در پرتو « آشه » آن پاداش را بدست آورم؟ چگونه نیروهای دهگانه مرا راهبر و روشنگر خواهند شد تا با آنها « رسایی » و « جاودانگی » را در یابم و آنگاه هر دو را بدانان بخشم؟؟ ابراهیم پور داود: این از تو می پرسم، درست بمن بگو، ای اهورا: چگونه، ای اردیبهشت، به آن مزد ارزانی خواهیم شد، ده مادیان یا « جفت نر » و یک شتر که به من پیمان داده شده، ای مزدا، آنچنان که به رسایی و جاودانگی، در بخشایش تو؟ موبد فیروز آذرکشسب:

ای هستی بخش یکتا از تو پرسشی دارم و خواستارم حقیقت را بر من آشکار سازی ، چگونه در پرتو اشا « راستی و پاکی » پاداش دلخواه را که عبارت از تسلط بر ده مادیان حواس با نیروی اسب اندیشه است بدست خواهم آورد و به روشنایی حقیقت سرمدی خواهم رسید .

ای مزدا از رسایی و جاودانی کی برخوردار خواهم شد تا هر دو بخشش بزرگ را برای رستگاری به مردم جهان ارمغان کنم. دکتر عباس شوشتری:

آن از تو می پرسم راست بمن بفرما ای اهورا !! چگونه آن مزد را بیابم، ده مادیان و یک اسب و یک شتر که به من پیمان نهاده اند بدهند بلکه دوست دارم که بوسیله ی تو ای مزدا بخشش خرداد و اِرداد را به سوی هم نوع بیاورم. دکتر علی اکبر جعفری: اینک از تو می پرسم، خدایا، مرا بدرستی آگاه ساز چگونه از راه پاداش ده مادیان و ده اسب و یک شتر را بدست بیاورم تا ای دانا، راز رسایی و جاودانی را دانسته این هر دو را به آنان دهم. موبد رستم شهزادی:

ای اهورا - چگونه در پرتو اشا (راستی و پاکی) به درک راه تو و حقایق زندگی پی خواهم برد؟ و ای مزدا چه وقت از کمال و رسایی خرداد و اِرداد برخوردار خواهم شد؟ و چگونه خواهم توانست این دو نعمت را به مردم جهان ارمغان کنم؟ دکتر خسرو خزاعی :

ای اهورا مزدا، به من بگو، آنگونه که بدرستی دریابم. چگونه در پرتو راستی، نیروهای ده گانه ی برونی و درونی من ، زایا و نیرومند و فروزان می گردند؟ می خواهم با آنها رسایی و جاودانگی را در یابم و هر دو را به مردم جهان ارمغان کنم . زنده یاد موبد فیروز آذر گشسب در گزارش این بند می نویسد:

« در این بند واژه هایی به کار رفته که در صورت ظاهر معنی حیوانات را می دهند ، ولی در باطن رمز هایی هستند که دارای مفاهیم عرفانی اند. هنگامی که گاتها به صورت مدون در آمدند نه تنها نویسنده ی گات ها بلکه مردم نیز با رمز و راز اینگونه واژه آشنا بودند و نویسندگان نیازی به گزارش اینگونه واژه ها نمی دیدند. ولی اکنون پس از گذشت سدها سال به دلیل نبودن بنمایه های بسنده کار شناخت نمادهای اینگونه واژه ها سخت گردیده است.

اوستا شناسان بیگانه که پایگاه پیامبری زرتشت را بعنوان رهبر روحانی نمی پذیرند، بهنگام ترجمه ی متون اوستا تنها به جنبه ی مادی و ظاهری کلمات و عبارات اکتفا کرده و کوششی ندارند تا جنبه ی معنوی و عرفانی عبارات را درک کنند و به همین دلیل هنگامی که زرتشت در این بند از اهورا مزدا در خواست پاداشی مانند ده مادیان و یک اسب و یک شتر می کند آن را حمل بر دوران و محیطی می نمایند که هدیه کردن چنین حیوانات سودمندی از بزرگترین آرزوهای مردان آن دوران محسوب می شده است و هیچگونه ایرادی هم در آن نمی بینند، ولی هنگامی که یک ایرانی به چنین آرزو و پاداشی آنهم از سوی پیامبر والا منشی مانند زرتشت می اندیشد جملات را بچگانه و بسیار سست می یابد.

ولی اگر به مفهوم واقعی واژه هایی مانند :

ده مادیان و یک اسب و یک شتر از دیدگاه عرفانی بنگریم خواهیم دید که چه در خواست باشکوهی از جانب اشو زرتشت شده است . تارا پور والا در بر رسی کتاب کاتو پانیشاد Katopanishad و دیگر پژوهشهای ارزشمند خود روان آدمی را همانند راننده ی گردونه - تن او را خود گردونه- و نیروهای دهگانه ی تنی و روانی او را به اسبانی همانند کرده است که گردونه یا تن آدمی را با خود به اینسو و آنسو می کشاند.

روان آدمی که گردونه ران است باید آرزوها و خواست های دون پایه ی آدمی را که همانند اسب سرکشی است مهار کند.

Taraporewala-The Divin Songs of Zarathshra. Hukhta Foundation Bombay 1993

Page:52 * کسانی مانند سرکار حسینی طباطبایی برای اینکه از والا مندی پایگاه اشو زرتشت بکاهند و او را در کنار رسول { بنشانند، در نگرش برون نگرانه ی خود تنها اسب را می بینند، {بویژه اگر مادیان هم باشد!}. اینگونه برداشتهای برون نگرانه درست مانند آن است که آدم کم مایه ای بخواد سروده های حافظ و مولوی را بدون شناخت درونمایه ی رازگونه آنها به زبان انگلیسی برگردان کند، برآیند کار او چنین خواهد بود که مانند پُل اسمیت استرالیایی واژه ی محتسب را:

« **Police Officer** » برگردان خواهد کرد و هزار و یک دردسر برای حافظ بیچاره در **Pllice Station** فراهم خواهد آورد!! درون نگران می دانند که آنچه زرتشت در پی آن است نیرومندی سُهش های دهگانه ی تنی و روانی است.

از این سُهش های دهگانه، پنج تای آنها را که سُهش های تنی یا بیرونی اند می شناسیم که بترتیب : بینایی- شنوایی - چشایی - بویایی و بساواپی هستند. پنج تای دیگر سُهش های روانی یا درونی اند، مانند:

۱- هوش: که کارش شناخت شایست و نا شایست است.

۲- ویر: که همان غریزه است.

۳- یاد: که کارش انبار کردن دیده و شنیده ها و بوییده ها و چشیده ها و بساواپیده ها است.

۴- گویایی: نیرویی که اندیشه را زبانی می کند.

۵- پویایی: نیرویی که اندیشه را بگردار در می آورد.

از آنجا که هر ده سُهش درونی و برونی گیرنده و دریافت کننده هستند: «مادیان» نامیده شده اند، و می بینم که در این سرود، زرتشت بزرگ با چه والامندی و بزرگ منشی از اهورامزداى خود می خواهد تا ده نیروی تنی و روانی او را زایا و بارور بگرداند تا او هر دو را به مردم جهان ارمغان کند. پس دانسته شد که برای برگرداندن گاتهای زرتشت به پارسی امروز، تنها دانستن زبان اوستایی بسنده نیست، بلکه باید رازگونگی واژه ها و زبانزدهای گاتها را نیز شناخت.

این بخش از نوشتار خود را با سخنی از شمس تبریزی بپایان می بریم که هزاران سال پس از زرتشت در سرزمین فرهنگ خیز او زاده شد و گفت:

عرصه سخن پس تنگ است، عرصه معنی فراخ است، از سخن پیش تر آ، تا فراخی بینی و عرصه بینی. در فرگرد دوم از بخش چهارم این جُستار به برخی از واژه های رازگونه ای که در سرود های زرتشت آمده اند نگاه خواهیم کرد.

پاینده ایران - هومر آبرامیان

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>
<https://the-derafsh-kavivani.com/>